

اسطوره‌ی انتخابات در برابر واقعیت اعتراضات

رضا خدارحمی

«فقط کسی که رسالت و خواست ساختن آینده را دارد، می‌تواند حقیقت انضمامی زمان حال را ببیند.»

جورج لوکاج

1- اکنون انتخابات دقیقاً به چیزی بدل شده است که در لابه‌لای خطوط درهم و مغشوش و گاه آشکار و عیان سازوبرگ آن، در میان غوغاهای تبلیغاتی این یا آن نامزدش، در هیجان کاذبی که شعله‌ی تنورش را بایستی زنده نگاه دارد تا بازی همچنان ادامه یابد، نشانی از هیچ «حق»ی دیده نمی‌شود. این درحالی است که دست‌اندرکاران حفظ و بازتولید وضع موجود سعی دارند مسائل را از ریشه‌های تاریخی‌شان جدا سازند. آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که تنها راه تضمین منافعشان - همان چیزی که از قبل تحمیل مصلحتی خصوصی با عنوان خیر عمومی بر مردم، کسب می‌کنند - حاکم کردن صورت‌هایی بر جامعه است که آن‌چنان از محتوای تاریخی - اجتماعی تهی گشته‌اند که چهره‌ی قوانین همیشگی و طبیعی به خود گرفته‌اند. نظام حقوقی نیز که این صورت‌ها در آن چون مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و هماهنگ عمل می‌کنند، همواره مهر تنازع قوای بیرونی را بر پیشانی دارد. اینکه این نظام حقوقی چگونه مورد تفسیر قرار گیرد، چگونه از تاریخ خود گسسته و به عنوان چیزی داده‌شده و موجود تنها قواعد درونی آن به بحث گذارده شود نه موجودیت تاریخی آن، اینکه چگونه می‌توان رابطه‌ای میان کارکرد و وجود اجتماعی آن یافت، همه به زمین بازی‌ای وابسته‌اند که در آن تا چشم کار می‌کند چیزی جز قدرت نمایان نمی‌شود، آن‌هم نه قدرتی آفرینشگر بلکه قدرتی سرکوب‌کننده .

2- خطاست که بینگاریم سیاست انتخاباتی‌ای که برخی اصلاح‌طلبان - یا به بیان بهتر اصلاح‌طلبان بوروکراتیک - در همه‌حال و همواره حتی زمانی که فقط صدای چکمه و قطره‌های خون شنیده می‌شود، بر طبلش می‌کوبند، ناشی از نوعی انحراف از مسیری راستین است. این تکرار وقیحانه‌ی دعوت که با تکرار فاجعه و جنایت هم‌نوا شده است، پرده از محدودیتی برمی‌دارد که ضرورتی عینی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند، همان ضرورتی که آنان را از دریافت تغییر و درک وضعیت عاجز ساخته است. این ضرورت دقیقاً ریشه در همان جایی دارد که بناست نقطه‌اثر عمل همه‌ی گروه‌های سیاسی - یا به بیانی الیگارش‌های بسته‌ی قدرت و ثروت - برای کسب رأی باشد؛ در جامعه. بنابراین این ضرورت، ضرورتی تاریخی اجتماعی است نه عاملی ذاتی که از ابتدا برای این اصلاح‌طلبان مقدر شده باشد. تنها با تحلیلی انضمامی می‌توان نشان داد که چگونه آنان با قرار دادن خود در ورطه‌ی انفعال، بیش از هر زمانی محدودیت شناخت اجتماعی خویش را آشکار کرده‌اند، محدودیتی ناشی از هستی اجتماعی‌شان. این انفعال سوی مقابل سیاست انتخاباتی آنان نیست، بلکه برعکس زاده‌ی همین سیاست است . اصلاح‌طلبان بوروکراتیک به واسطه‌ی تأکید همیشگی‌شان بر حضور در انتخابات و دوری از انفعال، همان پایان تراژیکی را برای خود رقم می‌زنند که همواره از آن گریزان بوده‌اند. آن‌ها به غلط تصور می‌کنند که شرکت در

انتخابات یا بستن یک فهرست انتخاباتی می‌تواند کنشی فعالانه محسوب شود در حالی که غرقه در بی‌واسطگی نه توانایی آن را دارند که موضوع (ابژه) کنش را تغییر دهند و نه خود را به سطح فاعلیت (سوژگی) برکشند. اکنون این دسته از اصلاح‌طلبان بیش از هر زمانی تنها نظاره‌گر جامعه‌اند و انفعال آنان نه به معنای هیچ اقدامی نکردن بلکه دقیقاً به معنای عمل کردن‌شان است. آن‌ها نمی‌توانند دیدگاهی تاریخی اتخاذ کنند که به فراسوی این وضعیت راه برد، بلکه در حصار قانون-نظم که در نظر آنان انتزاعی فراتاریخی است، محبوس شده‌اند. به همین دلیل ما شاهد آنیم که اصلاح‌طلبان قادر به درک موضوعات اجتماعی به مثابه‌ی فرآیندی اجتماعی تاریخی نیستند بلکه گرفتار جهانی داده‌شده آمده‌اند. برای آن‌ها گذشته و آینده‌ای وجود ندارد بلکه زمان حال خود را در ایستایی‌اش بر آن‌ها حقنه کرده است؛ ایستایی و سکونی که در آن رابطه‌ی همه‌ی دستاوردهای انسانی با تاریخ مخدوش گشته است.

3- آنان تنها زمانی از این گرفتاری رها می‌شوند که ابتدا به شناخت ریشه‌های تاریخی خودشان نائل شوند و آرمان‌های جنبش اجتماعی اصلاحات را نه به صورت آرمان‌هایی بیرونی و انتزاعی که بناست بر جامعه تحمیل شوند بلکه به مثابه‌ی گرایش تحول عینی-انضمامی خود جامعه ببینند. «امید به آینده» که آن‌ها مدام از آن می‌گویند، بیشتر نوعی توهم خوش‌خیالانه است تا امکانی عینی برای تغییر. روی دیگر این امید همان «باید»ی است که مدام در بیانیه‌ها می‌بینیم؛ بایدی که در برابر «هست» قرار می‌گیرد و به‌گونه‌ای خارجی به صورت یک آرمان انتزاعی قرار است بر وضعیت تحمیل شود. تصادفی نیست که مشخصه‌ی اصلی این «باید» این است که همواره رو به سوی حاکم دارد نه مردم، این از آن روست که اصلاح‌طلبان بوروکراتیک از جامعه بیگانه گشته و از شناخت آن به عنوان یک کلیت ناتوانند، به همین دلیل ضرورت هیچ «باید»ی را از درون تحول اجتماعی درک نمی‌کنند. اما این موضوع در واقع ناشی از شکاف عمیق میان ذهن و عین است، عینیت بیگانه به صورت واقعیتی همیشگی درمی‌آید که ذهن همواره بایستی به قوانین سخت و استوار آن تن دهد بدون آن که بتواند در آن تأثیری بگذارد. بنابراین ذهن ناگزیر است تا به درون خود فرو رود و با ساختن جهانی اخلاقی، بر ناتوانی خود در تغییر دنیای بیرون سرپوش گذارد. اکنون این جهان اخلاقی منشأ مناسبی برای صدور بایدهای انتزاعی است. دیدن تمام مناسبات سیاسی از دریچه‌ی این جهان نه تنها تغییری را در وضعیت عینی ایجاد نخواهد کرد بلکه به بیگانه شدن هرچه بیشتر با واقعیت و گرفتار شدن در دنیایی از قوانین انتزاعی منجر می‌شود تا جایی که برخی اصلاح‌طلبان مسئله‌ی حصر رهبران جنبش سبز را نیز به مسئله‌ای صرفاً اخلاقی تقلیل می‌دهند. بنابراین انسداد سیاسی‌ای که مدام از آن سخن می‌گویند ناشی از نظرگاهی است که اختیار کرده‌اند، این انسداد به صورت پیشینی در نحوه‌ی شناخت و برخورد ما با جامعه ایجاد شده است.

4- اما در زمانی که همه‌چیز نه به عنوان مناسبات میان انسان‌ها بلکه در قالب موضوعات فراتاریخی پدیدار شده است که انسان‌ها در قامت «فرد» در هجوم آن‌ها تنها مانده‌اند، ناگزیر تنها معیار کنش، محاسبه‌ی صرف پیامدهای عمل برحسب قوانین نظامی طبیعی و سنجش بی‌وقفه‌ی فاصله تا هدف می‌شود. بنابراین عجیب نیست که میانجی‌هایی که از خلال آن‌ها این امور بر ما نمودار گشته و آن‌چه که بوده را در فرآیندی مداوم

بازتولید می‌کنند، ناشناخته بمانند. در این صورت افق پیش‌رو به صورت پیشینی مشخص شده است، قرار نیست امر نوبی خلق شود، تنها همان مناسبات طبیعی در قالب صورت‌های عینی بی‌واسطه حاکم می‌شوند. ناتوانی فرد از درک کلیت انضمامی جامعه و تغییر این مناسبات منجر به مفهوم‌پردازی اسطوره‌ای می‌شود، نیروهای محرک استعلایی‌ای که واقعیت و روابط ما با آن‌ها را شکل می‌دهند، تفاوتی ندارد که این اسطوره نظم و قانون باشد یا اسطوره‌ی بازار آزاد، مهم ناتوانی خودساخته‌ی انسان برای خروج از این صغارت است. به‌همین دلیل میان دیدن سیاست‌های نئولیبرالی در قالب تنها قوانین طبیعی و درست برای اداره‌ی اقتصاد و سیاست نگاه به صندوق رأی در همه‌حال به عنوان تنها راه مناسب (و حتی طبیعی) تغییر، پیوندی وجود دارد. جدا از نظم و امنیتی که بایستی از دل انتخاباتی کنترل‌شده و گاه حتی مهندسی‌شده بیرون آید تا مبادا منافع عده‌ای در خطر افتد، این‌که هم در سیاست و هم در اقتصاد قوانینی فراتاریخی و طبیعی برای اداره‌ی درست جامعه صادر کنیم اولاً متضمن توافقی پیشینی در رابطه با اداره‌ی درست است-توافقی که یقیناً به میانجی اجماعی عمومی حاصل نشده بلکه صرفاً توسط قدرت‌های غیرمردمی درون و بیرون به شیوه‌های مختلف تبلیغ می‌شود، بنابراین در همین وهله‌ی ابتدایی عیار این‌گونه نگاه به جامعه که تنها دستاورد آن بیرون‌افتادگان از دایره برنامه‌ریزی مدیران تکنوکرات، ناقضان منطق حسابگرانه‌ی دانشمندان متعهد به علم برای علم، طردشدگان قدرت و محذوفین گفتار رسمی است، مشخص می‌شود. ثانیاً این دیدگاه حکایت از برخوردی تماماً منفعلانه و نظاره‌گرانه با جامعه دارد که نتیجه‌ی آن در نهایت چیزی جز بازتولید همین چهارچوب‌های تبعیض‌آمیز موجود نیست.

5- اما راه‌هایی دقیقاً در برهم زدن زمین بازی‌ای است که همه «آن‌ها» برای «ما» به وجود آورده‌اند بی‌آنکه در آن نقشی داشته باشیم. حتی دوگانه‌ی ما و آن‌هایی که تنها از خلال منطق این زمین بازی شکل می‌گیرد، دوگانه‌ای کاذب است. به همین دلیل روی دیگر سکه‌ی بی‌ارزش امید به صندوق رأی، تحریم انتخابات به عنوان کنشی حقیقی است زیرا بناست که با این سکه همان کالایی خریداری شود که ارزش آن تعهد به نظم از پیش موجود است-کالای بردگی. برهم زدن این نظم تنها از خلال کنشی حقیقی ممکن می‌شود، کنشی که از طریق عیان ساختن بی‌واسطگی امور و نشان دادن میانجی‌های متعدد سلطه راه به بیرون می‌برد. بی‌شک این کنش با وضعیت امروز ما بیگانه نیست و بایستی از دل آن زاده شود. شاید بتوان با قرائتی واژگونه از جمله‌ی ابتدایی متن سنجه‌ای برای این کنش یافت. در حقیقت تنها دیدن حقیقت انضمامی زمان حال است که می‌تواند تصویر حقیقی گذشته را فراخواند و این چیزی نیست جز «به چنگ آوردن خاطره‌ای که هم‌اینک در لحظه‌ی خطر درخشان می‌شود»^[1]. اعتراضات آبان 98 تنها آغازگاه مسئله‌ای بس دشوار است نه پایان آن، می‌توان از خلال آن هرگونه سیاست‌ورزی غیرواقعی و غیرمردمی را طرد کرد و رجعتی دوباره به جامعه داشت، می‌توان برعکس در دام بی‌واسطگی افتاد و سلطه‌ی قدرت‌های پنهان و آشکار را به جان خرید. تنها اتخاذ دیدگاهی تاریخی که مشخصه‌ی اصلی آن «ساختن/تعبیر» دوباره‌ی گذشته با توجه به «زمان اکنون»^[2] است، می‌تواند ایده‌ی رهایی را تحقق بخشد. اینکه تصویر گذشته‌ی بارشده از اعتراضات آبان 98، چونان

تجسد دوباره‌ی کشتار میدان ژاله باشد یا فراخواندن دیکتاتوری رضاشاه، به تصمیم و کنش امروز ما وابسته است. بنابراین می‌توان حتی در لحظه‌ی رهایی اسیر چنگال قدرت‌های سرکوب‌کننده شد اما باید دانست که به قول بنیامین راه رهایی در «شکافتن و پیش رفتن با تیر تیزشده‌ی عقل بدون نگاه کردن به چپ و راست برای پرهیز از وادادن به دهشتی است که سوسوزنان از ژرفای جنگل‌های ماقبل تاریخی، ما را به خود می‌خواند».

پانوش

1. عروسک و کوتوله، قطعاتی از والتر بنیامین، گزیده و ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، ص 154

2. این اصطلاح را که والتر بنیامین از آن در یکی از قطعات «تزهایی درباره‌ی مفهوم تاریخ» استفاده می‌کند، دقیقاً به معنای زمان حال نیست بلکه به معنای «حال جاودان» است یعنی «لحظه‌ی حضور و نفوذ ابدیت در زمان و گسست زمان تک‌خطی» (به نقل از کتاب عروسک و کوتوله)